

 **استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**جلسات علمی**

**رمضان المبارک 1446.ق**

**موضوع: روش‌های رفع اجمال با تکیه بر احادیث فقهی**

14 /12 /1403

تقریر جلسه 3

مقرر: مسعود عطارمنش

# رفع اجمال از آیات، با استفاده از شأن نزول

بحث آن بود که چگونه می‌توان ابهام آیات مجمل را رفع نمود. گفته شد یکی از روش‌های رفع ابهام، توجه به شأن نزول آیه است. در خصوص شدن نزول، توضیحاتی ارائه دادیم. با توجه به برخی از پرسش‌های دوستان، احساس شد که نیاز است نقاطی از این موضوع با جزئیات بیشتری تشریح شود.

## تأثیر شأن نزول در تتمیم دلالت آیه

ما برای تأثیر شأن نزول در درک معانی آیات قرآن، مثالی ارائه کردیم: آیه شریفه مربوط به سعی بین صفا و مروه است:﴿ِإنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللَّهَ شَاکِرٌ عَلیمٌ﴾[[1]](#footnote-1).

قصد دارم بار دیگر، مطلب اصلی این گفتگو را بازگو کنم و ضمن آن نکات تکمیلی‌ای را نیز افزوده و سپس به شرح بیشتر تأثیر شأن نزول در درک مفاد این آیه شریفه پرداخته و در کل، نقش شأن نزول را در درک معانی آیات قرآن توضیح دهم.

در ابتدا ذکر شد که ممکن است فردی از این آیه تنها عدم حرمت سعی بین صفا و مروه را استفاده نماید؛ بدین معنا که انجام این عمل جائز است، ولی بر وجوب آن دلالت ندارد. حتی ممکن است با تمسّک به اطلاق مقامی، دالّ بر نفی وجوب باشد. برای روشن‌تر شدن این موضوع، مثالی ارائه می‌شود: اگر از کسی سؤال شود که "آیا می‌توانم روزه خود را بخورم؟" و او پاسخ دهد که "اشکالی ندارد، می‌توانید روزه خود را بخورید"، این عبارت به معنای جواز خوردن روزه است و دلالت بر واجب بودن آن ندارد. زیرا اگر روزه واجب بود، پاسخ‌دهنده باید به صراحت بیان کند که "حتماً بخورید". اما وقتی گفته می‌شود "می‌توانید بخورید"، به معنای این است که این عمل جایز است و می‌توانید آن را انجام دهید، اما واجب نیست.

به عبارت دیگر، در مقام بیان حکم شرعی، اکتفا به اینکه گفته شود "این عمل حرام نیست"، دلالت بر این دارد که عمل مورد نظر واجب نیست. زیرا اگر واجب بود، باید بر واجب بودن آن تأکید می‌شد. به تعبیر آیت الله والد، در مقام تحریک الزامی مخاطب به سمت عمل، بیانی که هم با وجوب سازگار باشد و هم با عدم وجوب، و جامع میان این دو باشد، برای افهام وجوب کفای نیست. در اینجا نیز، اگر قرار است وجوب سعی افاده شود، تعبیر جامع "عدم حرمت"، نمی‌تواند به عنوان دلیلی بر وجوب محسوب شود. زیرا عدم حرمت، هم با اباحه سازگار است و هم با وجوب. بنابراین، اگر شخص در مقام بیان حکم شرعی باشد و حکم مسأله وجوب باشد، نباید تنها به بیان عدم حرمت اکتفا کند.

بر این اساس، می‌توان گفت که ظاهر این آیه شریفه دلالت بر این دارد که سعی بین صفا و مروه واجب نیست، زیرا در آیه فقط به این موضوع اشاره شده که "مانعی ندارد که کسی بین صفا و مروه سعی کند". این نوع بیان، به حسب اطلاق مقامی، نشان‌دهنده این است که انجام این عمل جائز است، نه واجب. البته، این استنباط اولیه نیازمند بررسی بیشتری است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

### گونۀ اول تأثیر شأن نزول بر تتمیم دلالت آیه

اما روایت مربوط به شأن نزول این آیه بیان می‌دارد شأن نزول آیه این بود که معمول مسلمانان، هنگامی که به انجام سعی بین صفا و مروه می‌پرداختند، بت‌هایی به نام‌های "اساف" و "نائله" بر روی صفا و مروه قرار نداشتند. ولی یکی از مسلمانان عقب ماند، به همین دلیل این بت‌ها توسط مشرکان به محل صفا و مروه بازگردانده شده بود. بدین ترتیب، این شبهه در ذهن مسلمانان ایجاد شده بود که آیا انجام سعی بین صفا و مروه، با توجه به وجود این بت‌ها جائز است یا حرام؟

بنابراین، این آیه شریفه به طور مستقل به بیان حکم شرعی سعی بین صفا و مروه نپرداخته است. به عبارت دیگر، این آیه تنها برای این نازل شده است که این شبهه را رفع کند و مشخص سازد که انجام سعی بین صفا و مروه مانعی ندارد و جایز است. اما در مورد وجوب یا نحوه انجام این عمل، این آیه به تنهایی دلیل مستقلی نیست و این موضوع در ادلّه دیگری که به تفصیل به شرح مناسک عمره پرداخته‌اند، بیان شده است.

در ادلّه دیگر آمده است که سعی بین صفا و مروه یکی از اجزای اصلی مناسک عمره است؛ و فرض آن است که با شروع عمره، انجامش واجب می‌شود؛ یا لااقل شرط خروج از احرام در عمره آن است که سعی بین صفا و مروه انجام شود

در نتیجه، این آیه شریفه به طور مستقل دلیلی بر وجوب سعی بین صفا و مروه نیست، بلکه تنها بر جواز آن تأکید کرده و شبهه‌ای را که در ذهن مسلمانان وجود داشت، رفع نموده است. اما احکام مربوط به وجوب این عمل در ادلّه دیگری که به تفصیل به شرح مناسک حج و عمره پرداخته‌اند، بیان شده است

به سخن دیگر، اگر این آیه شریفه در مقام بیان مقتضی باشد یعنی اگر قصد اصلی آیه این باشد که حکم مسأله را مستقلاً بیان کند، آن‌گاه تنها بیان اینکه "اینجا مقتضی برای تحریم وجود ندارد" برای افهام وجوب کافی نیست. زیرا اگر حکم مسأله وجوب باشد، باید این وجوب به لسان اثباتی افهام شود نه آن‌که به بیان عدم حرمت بسنده شود. به عبارت دیگر، اکتفا به نفی مقتضی تحریم می‌تواند این معنا را القا کند که وجوب نیز مقتضی ندارد و بنابراین سعی بین صفا و مروه واجب نیست. این ظهور به این معنا است که این عمل صرفاً حرام نیست، اما واجب هم نیست.

اما باید توجه داشت که این آیه شریفه در مقام بیان اصل مقتضی نیست. مقتضی برای وجوب سعی بین صفا و مروه در ادلّه دیگری که به شرح جزئیات مناسک عمره پرداخته‌اند، اثبات شده است. این آیه تنها قصد دارد موضوع نفی تحریم را روشن کند و مانع را برطرف کند؛ یعنی مشخص سازد که انجام سعی بین صفا و مروه با وجود بت‌های اساف و نائله، که سابقه‌ای از عبادت‌های جاهلیتی داشتند، مانعی ندارد و جایز است. وقتی مانع برطرف شد، مقتضی فعلیت یافته و به وجوب منجرّ می‌شود.

پس وقتی این نفی تحریم از سوی آیه انجام می‌شود، اطلاقات و عمومات دیگری مقتضی جزئیت سعی برای عمره بودند، به فعلیت رسیده و اثر خود را می‌گذارند. بدین ترتیب، این آیه شریفه با حذف شبهه‌ای که ممکن بود مانع از انجام این عمل شود، زمینه را فراهم می‌آورد تا ادلّه دیگر بتوانند حکم وجوب سعی بین صفا و مروه را به طور مستقل اثبات کنند نه آن‌که خودش مستقلاً اثبات‌گر وجوب باشد.

تا اینجا، نتیجۀ بحث این است که این آیه شریفه نه دال بر وجوب سعی بین صفا و مروه است و نه دال بر عدم وجوب آن. زیرا این آیه اصلاً در مقام بیان اینکه آیا این عمل واجب است یا واجب نیست، قرار ندارد. بلکه هدف اصلی این آیه، رفع شبهه‌ای است که ممکن بود مانع از انجام سعی بین صفا و مروه شود؛ یعنی این آیه تنها می‌خواهد عدم حرمت این عمل را بیان کند. وجوب سعی بین صفا و مروه از طریق ادلّه دیگری استنباط می‌شود که در آن‌ها به تفصیل به شرح مناسک عمره پرداخته شده است. این ادلّه دیگر است که بیان می‌کنند سعی بین صفا و مروه جزئی از عمره است.

البته خود این نیز مفید است جون لازم نیست حتماً از خود این آیه استفاده کنیم و بگوییم این آیه دال بر وجوب است. بلکه کافی است این آیه دلالت بر عدم وجوب نداشته باشد. وقتی این آیه دال بر عدم وجوب نباشد، ادلّه دیگری که بیان می‌کنند سعی بین صفا و مروه جزء عمره است، دلالتش به فعلیت رسیده و با مانعی مواجه نمی‌شوند.

بنابراین، با توجه به شأن نزول این آیه، می‌توان نتیجه گرفت که این آیه دلیلی بر عدم وجوب سعی بین صفا و مروه نیست. وقتی این آیه مانعی بر وجوب نیست، ادلّه دیگری که وجوب سعی بین صفا و مروه را بیان می‌کنند، زنده می‌شوند و دلالت کامل خود را اعمال می‌کنند. به عبارت دیگر، این آیه تنها قصد دارد مانعی که ممکن بود به عنوان قرینۀ محفوف به کلام، بر سر راه وجوب قرار گیرد (مانند شبهه‌ای که به خاطر وجود بت‌های اساف و نائله ایجاد شده بود)، برطرف کند. وقتی این مانع برطرف شد، ادلّه دیگر به طور مستقل دال بر وجوب سعی بین صفا و مروه خواهند بود.

این یک تقریب.

### گونۀ دوم تأثیر شأن نزول بر تتمیم دلالت آیه

تقریب دیگر آن است که با توجه به روایتی که وجود دارد، خود این آیه دلیلی بر وجوب است. توضیح آن‌که، شبهه‌ای که در ذهن مخاطب ایجاد شده است، آن است که آیا ادله جزئیات سعی نسبت به عمل عمره اطلاق دارند یا خیر. این آیه شریفه در واقع قصد دارد آن شبهه را رفع نماید و بیان کند که اطلاق دارد؛ یعنی با نفی اشکال، قصد دارد اثبات کند که ادله دیگر نیز اطلاق دارند و همین اطلاق دال بر وجوب است. به عبارت دیگر، ادله دیگر با مشکلی مواجه هستند که علت آن، ذهنیت‌های حاکم در آن دوره است. این ذهنیت به این شکل بوده که عمل من نباید موجب احترام‌دادن به بت گردیده و نوعی مصداق بت‌پرستی تلقی شود. این ذهنیت، در ادله دیگر اجمال ایجاد کرده است.

یعنی ادله دیگر به دلیل آن ذهنیت که «عبادت ما نباید عین عبادت بت‌ها باشد» مجمل شده‌اند. این آیه شریفه می‌فرماید: خیر، شما بت‌ها را عبادت نمی‌کنید؛ بلکه شما شعائر خداوند را تعظیم می‌نمایید. زیرا صفا و مروه از شعائر خدایند: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» . پس شما چه ارتباطی با بت‌ها دارید؟ انگیزه‌ای که شما را به انجام سعی بین صفا و مروه وادار می‌کند، احترام به بت‌ها نیست، بلکه احترام به صفا و مروه است. بنابراین، در واقع این آیه شریفه می‌خواهد بیان کند که ادله دیگری که بر وجوب سعی بین صفا و مروه به عنوان جزئی از عمل عمره دلالت دارند، نسبت به این حالت اطلاق دارند. یعنی همین وجوب مستقیماً محقق می‌شود.

به عبارت دیگر، این آیه نسبت به ادله دال بر وجوب، جنبه حکومت دارد و متمّم دلالت آنهاست. ادله دیگر ذاتاً دلالتی بر وجوب دارند، اما این دلالت به دلیل توهّم عرفی که مبنای آن این است که اگر در حالی که بت‌ها روی صفا و مروه قرار دارند، ما سعی کنیم، این عمل ما مصداق تعظیم بت‌ها و عبادت بت‌پرستی تلقی خواهد شد، با اجمال مواجه می‌شوند. این آیه می‌خواهد بیان کند که خیر، این ادله دیگر اجمال ندارند و دال بر وجوب هستند. در نتیجه، این آیه می‌خواهد وجوب را برساند، هر چند با توجه به این نکته که ادله دیگر وجوب را می‌رسانند. پس خود این آیه به طور غیرمستقیم (با واسطه) وجوب را اثبات می‌کند.

شاگرد: آیا تأخر دلیل حاکم را شرط نمی‌دانید؟

استاد: دلیل حاکم، متأخر است.

شاگرد: آیا در آیه قرآن آمده است؟

استاد: ادله دیگری وجود داشته که قبلاً مطرح بوده‌اند. به عنوان مثال، عمل عمره را در نظر بگیرید؛ سعی بین صفا و مروه. آیه، ادله اولیه‌ای است که در زمان پیامبر بوده است. یعنی اینکه در زمان پیامبر، مردم چرا در انجام عمره، سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دادند؟ به خاطر اینکه پیامبر دستور داده بودند و فرموده بودند که در عمره، سعی بین صفا و مروه وجود دارد.

**شاگرد**: قبل از حج پیامبر، آیا عمل عمره وجود نداشته است؟

**استاد**: بله، منظورم نسبت به عمل عمره است.

**شاگرد**: حضرت (پیامبر) قبل از حج، عمل عمره را انجام می‌دادند؟

**استاد**: بله، عمل عمره از دوران قدیم وجود داشته است.

**شاگرد**: آیا عمره به صورت تشریعی وجود داشته است؟

**استاد**: بله، آیه «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» به عمرة القضاء اشاره دارد. پیامبر (ص) قبل از این زمان نیز در حادثه‌ی عمره حدیبیه قصد انجام عمره را داشتند. این‌که چگونه عمره را انجام بدهند، قبلاً بیان شده بود. یعنی یک سال قبل از آن، قرار بود به مکه بروند و عمره انجام دهند، ولی به دلیل شرایط خاص آن زمان، این امر محقق نشد. با این حال، نحوه انجام عمره قبلاً توضیح داده شده بود. همان‌طور که در سوره فتح، آیه‌ی 27 آمده است: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾. می‌فرماید شما باید به آنجا بروید و حلق و تقصیر را انجام دهید. در آن خوابی که پیامبر (ص) دیدند، نحوه انجام عمره بیان شده بود، و پیامبر (ص) نیز این مطلب را به مردم اعلام کردند که ما قصد داریم برای انجام عمره برویم. حتی می‌توان چنین گفت که عمل عمره قبل از اسلام وجود داشته است و شرع مقدس اسلام با عدم ردع (عدم منع) از این عمل، آن را تأیید و تثبیت کرده است. بنابراین، پیش از نزول آیه، ادله‌ای وجود داشته که نحوه انجام عمره را بیان می‌کرده‌اند.

البته، یک نکته را در اینجا اضافه می‌کنم: ذهنیت مخاطب این‌گونه شکل گرفته است که وجود بت‌ها روی صفا و مروه مانع از انجام سعی است، و در صورتی که این بت‌ها از آنجا برداشته نشوند، وجوب سعی بین صفا و مروه از بین می‌رود. این ذهنیت از این واقعه نشأت گرفته که وقتی پیامبر (ص) قصد طواف داشتند، به مشرکان فرمودند: «بت‌های خود را بردارید.» این اتفاق در آن سه روزی رخ داد که قرار بود سعی انجام شود.

این واقعه باعث شد که در ذهن برخی افراد این تصور شکل بگیرد که وجود بت‌ها مانع از انجام سعی است و تا زمانی که بت‌ها بر جای خود باقی باشند، انجام سعی ممکن نیست. ذهنیت کافران و مسلمانان در آن زمان این بود که طوافی که ما حول خانه خدا انجام می‌دهیم، در حالی است که بت‌ها بالای خانه خدا قرار دارند و سعیی که بین صفا و مروه انجام می‌دهیم نیز در حالی است که یک بت روی صفا و یک بت روی مروه وجود دارد. این عمل به نوعی تلقی می‌شد که ممکن است به منزله احترام و تعظیم نسبت به آن بت‌ها باشد. از‌این‌رو، پیامبر (ص) وقتی قصد طواف داشتند، از مشرکان خواستند که بت‌های خود را بردارند. این ذهنیت در جامعه شکل گرفته بود که حضور بت‌ها شرطی برای وجوب یا صحت طواف و سعی محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، برداشت بر این بود که عدم وجود بت‌ها شرط صحت طواف و سعی است. در نتیجه در مواقعی که فرد قادر به برداشتن بت‌ها نبود، طبیعتاً این موضوع به عنوان عدم تحقق شرط صحت تلقی می‌شد و قهراً شرط وجوب نیز به اصطلاح منتفی می‌گشت. این ذهنیت، زمینه‌ساز این تصور شده بود که وجود یا عدم وجود بت‌ها می‌تواند بر وجوب یا صحت طواف و سعی تأثیرگذار باشد.

اما آیه شریفه این شبهه را رد می‌کند و بیان می‌دارد که سعی بین صفا و مروه جزء شعائر الهی است و وجود بت‌ها نمی‌تواند بر وجوب یا صحت این عمل تأثیری بگذارد.

حتی ممکن است این شبهه در خصوص سعی بین صفا و مروه قوی‌تر از خود خانه خدا باشد، چون خانه خدا از دیرباز به عنوان محلی مقدس و خانه خدا شناخته شده است و همواره این موقعیت را داشته است. بنابراین، حضور بت‌ها به معنای آن نیست که این بت‌ها به خاطر مقدس بودن خانه خدا احترام ویژه‌ای کسب کرده‌اند. برای افراد روشن است که کسی که طواف خانه خدا انجام می‌دهد، این عمل را به خاطر قداست خانه خدا انجام می‌دهد و بت‌ها هیچ خصوصیتی از این جهت ندارند. حتی ممکن است بت‌ها به این دلیل در این مکان قرار داده شده باشند که از قداست خانه خدا احترام جذب کنند.

اما در مورد صفا و مروه، چون این دو کوه طبیعی هستند و در ظاهر شبیه مکان‌های عادی می‌نمایند، در ذهنیت برخی افراد این تصور شکل گرفته بود که سعی بین این دو کوه، به دلیل وجود بت‌ها، ممکن است به نوعی تعظیم بت‌ها تلقی شود. ولی خانه خدا (کعبه) یک شیء خودساخته و طبیعی نبود، بلکه از ابتدا به دست بشر برای عبادت خداوند ساخته شده است. خداوند دستور داده بود که این خانه را بنا کنند، و این دستور در قرآن به وضوح بیان شده است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَهُدًى لِلْعَالَمِینَ﴾[[2]](#footnote-2) . این آیه نشان می‌دهد که این خانه برای مردم گذاشته شده است و معنای «وضع» در اینجا، طبق روایات، عبادت است؛ یعنی اولین خانه‌ای که خداوند برای عبادت مردم قرار داده است، کعبه است. بنابراین، کعبه به خاطر اینکه از ابتدا برای عبادت تأسیس شده است، وجودش به منظور ایجاد احترام و تعظیم خداوند است. با گردش حول کعبه، هدف این است که انسان احترام و تعظیم خدا را نمایان کند. در مورد کعبه، چنین ذهنیتی که بت‌ها موجب احترام به خود شده‌اند، وجود ندارد.

اما صفا و مروه، دو کوه طبیعی هستند که در ابتدا به خودی خود مقدس نبوده‌اند. افراد ممکن بود چنین تصوری داشته باشند که این دو کوه به تنهایی احترام‌آور نیستند و تنها با وجود بت‌هایی که بالای آن‌ها قرار داده شده است، این احترام ایجاد شده است. قرآن کریم در پاسخ به این شبهه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ ، یعنی خود صفا و مروه از نمادهای الهی هستند. لازم نیست که نمادهای الهی چیزی باشند که خداوند به طور مستقیم آفریده باشد. بلکه ممکن است چیزی موجود باشد که خداوند آن را نمادی از عبادت خود قرار دهد. در اینجا، صفا و مروه نیز نمادهایی از شعائر الهی هستند که از طریق آن‌ها عبادت خدا صورت می‌گیرد. بنابراین، وجود بت‌ها روی این کوه‌ها هیچ تأثیری بر قداست و وجوب سعی بین صفا و مروه ندارد

**شاگرد**: آیا مردم آن زمان این تصور را نداشتند که در گذشته، روی این دو کوه بت وجود نداشته است و بت‌های اساف و نائله جدیداً قرار داده شده‌اند؟

**استاد**: تصور داشتند ولی در واقع، مردم سعی بین صفا و مروه را به معنای احترام مستقیم به خدا نمی‌دانستند. خداوند دستور داده بود که شما بین این دو کوه بچرخید، اما این عمل را به عنوان نوعی ملاک برای تعظیم خاص صفا و مروه تلقی نمی‌کردند. بلکه وقتی بت‌ها روی این دو کوه قرار گرفتند، ذهنیت پدید آمد که ما با انجام سعی، در واقع به این بت‌ها احترام می‌کنیم. این ذهنیت با آیه ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ نقض می‌شود.

**شاگرد**: اگر مردم از این سابقه آگاه بودند که در گذشته روی این دو کوه بت وجود نداشته است و بت‌های اساف و نائله بعداً قرار داده شده‌اند، پس این ذهنیت از کجا ناشی می‌شود که سعی به خاطر این دو کوه و بت‌های روی آن‌ها است؟

**استاد**: در واقع طواف به معنای صرف گشتن نیست. طواف، ﴿أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما﴾[[3]](#footnote-3) ، به معنای گردش به جهت احترام است؛ یعنی مطوفٌ‌به (چیزی که حول آن گردش می‌شود) باید دارای نوعی احترام باشد.

**شاگرد**: آیا بعضی‌ها این تصور را داشتند؟

**استاد**: لازم نیست همه چنین ذهنیتی داشته باشند؛ اگر فرض کنیم که همه افراد این ذهنیت را نداشتند، ولی حداقل برخی از افراد، از جمله آن مسلمان بیچاره‌ای که سعی او به تعویق افتاده بود، این ذهنیت را داشتند. این ذهنیت این بود که وقتی من بین صفا و مروه حرکت می‌کنم، این حرکت من به ملاحظه صفا و مروه است. حالا، اگر خود صفا و مروه از نظر من احترام‌آور نباشند، پس بنابراین این عمل من به خاطر بت‌هایی است که روی این دو کوه قرار دارند.

فرض کنید دو چیزی وجود داشته باشد که هیچ‌کدام از آن‌ها محتمل الاحترام نباشند. در این صورت، ما متوجه می‌شویم که این عمل به ملاک احترام نیست. مثلاً، اگر به کسی بگوییم: "برو سر کوچه و یک ماست بخر و برگرد"، این حرکت رفت‌وآمد به خاطر احترام نیست. زیرا مغازه‌ای که در سر کوچه قرار دارد، چیزی نیست که از آن احترامی ناشی شود. ملاک این عمل، احترام نیست.

ولی اگر گفته شود: "برو مسجد و برگرد"، این عمل ممکن است به عنوان نوعی احترام تفسیر شود، زیرا مسجد خود به‌عنوان مکانی محتمل الاحترام شناخته می‌شود. همین موضوع باعث می‌شود که حرکت ما به جهت احترام فهمیده شود. حال، اگر بت‌های نائله و اساف روی صفا و مروه قرار داشته باشند، بر اساس این ذهنیت، ممکن بود چنین استنباطی شکل گیرد که سعی بین صفا و مروه در حالتی که بت‌ها روی آن‌ها قرار دارند، نباید واجب باشد. این نگرش باعث می‌شد که ادله وجوب سعی بین صفا و مروه اطلاق احوالی نداشته باشند و به حالتی مقید شوند که بت‌ها وجود نداشته باشند؛ به عبارت دیگر، این امر احتمال تقیید ایجاد می‌کرد و این احتمال تقیید خود منشا شکل‌گیری این تصور می‌شد که ادله وجوب اطلاق ندارند.

اما این روایت می‌گوید: "نه! ادله وجوب اطلاق دارند." یعنی ادله‌ای که سعی بین صفا و مروه را واجب کرده‌اند، بدون توجه به وجود یا عدم وجود بت‌ها، اطلاق دارند. بنابراین، این آیه و روایت می‌خواهند بیان کنند ادله اطلاق دارند پس حتی در حالتی که بت‌ها روی صفا و مروه هستند، سعی باید انجام شود. این بیان، ناظر به دفع شبهه است. شبهه این بود که ادله وجوب اطلاق ندارند، اما این آیه و روایت می‌گویند: "بله، ادله وجوب اطلاق دارند و خود این امر دلالت می‌کند که سعی بین صفا و مروه در هر شرایطی واجب است."

مقصود آن‌که، شان نزول در فهم آیه اثرگذار است. حالا این اثر می‌تواند به دو صورت باشد:

یا به این نحو که می‌گوییم این آیه منشا می‌شود برای اینکه ادله دیگر دال بر وجوب سعی بین صفا و مروه باشند، یا با بیان آخری که عرض کردیم، خود این آیه دال بر وجوب سعی بین صفا و مروه خواهد بود.

## تأثیر شأن نزول در تعیین یکی از دو معنای محتمل

گاهی اوقات ممکن است آیه شریفه به تنهایی دو معنا یا دو احتمال داشته باشد، اما یکی از این احتمالات اصلاً با شان نزول سازگاری ندارد. باید توجه داشت که مورد نزول و شان نزول مخصص آیه نیست، اما قطعاً مشمول آیه است و نمی‌توان گفت آیه شامل آن نمی‌شود.

به عنوان مثال، فرض کنید آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[[4]](#footnote-4) را در نظر بگیریم. اگر در زمانی که پیامبر صلوات الله علیه و آله یک حاکمی را نصب کرده و فرموده‌اند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، این سؤال مطرح شود که منظور از "اولی الأمر" دقیقاً چیست؟ آیا منظور از "اولی الأمر" همه کسانی هستند که خارجیاً حاکمیت دارند، یا منظور افراد خاصی است؟ اگر فرض کنیم که حاکمی که پیامبر (ص) تعیین کرده‌اند، جزء یک گروه خاص (مثلاً غیر اصحاب پنج تن) باشد، ... .

این مثال فرضی بود، بگذارید یک مثال واقعی بزنم. آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[[5]](#footnote-5) را در نظر بگیرید. در مورد واژۀ «اهل البیت» دو احتمال مطرح است:

1. هم‌خانه: یعنی خصوص کسانی که همراه با شخص در خانۀ او زندگی می‌کنند، در نتیجه کسی که همراه با خود شخص در خانه‌اش زندگی نمی‌کند مصداق اهل البیت نیست.
2. پنج تن آل عبا علیهم السلام.

بر اساس گزارش‌های متواتر، شأن نزول آیه، مربوط به موقعیّتی است که نبی مکرّم صلوات الله علیه و آله، پنج تن را زیر کسا قرار دادند. این شأن نزول به ما کمک می‌کند که معنای آیه را درک کنیم چون مورد نزول آیه، قدر متیقّن آیه است و نمی‌توان آیه را طوری معنا کرد که آن را شامل نشود. اگر «اهل البیت» به معنای هم‌خانه باشد شامل پنج تن نمی‌شود چون امام علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده بودند و با امام حسن و امام حسین علیهما السلام در خانه دیگری زندگی می‌کردند؛ بدین ترتیب روشن می‌شود «اهل البیت» به معنای هم‌خانه نیست.

به سخن دیگر، در اینجا یک بیان این است که مخاطب «کم» در این آیه کیست؟ یک بیان این است که با تعیین مرجع این ضمیر معنای «اهل البیت» را مشخص کنیم. اینک به این بیان کاری نداریم.

بیان مورد نظر آن است که بگوییم آن افرادی که در شأن نزول آیه حضور دارند، قدر متیقن معنایی هستند که این آیه شامل آن‌ها می‌شود. بنابراین نباید آیه را به گونه‌ای تفسیر کنیم که این افراد را از دامنهٔ آن خارج کند. اگر نخواهیم زنان پیغمبر را از تحت آیه خارج کنیم، و شأن نزول جنبۀ انحصار نداشته باشد، یک گونه آن است که به شأن نزول صرفاً به عنوان قطعی بودن شمول آیه نسبت به موردش استناد کنیم. گاه خود این مطلب، از دو معنایی که برای یک مفهوم وجود دارد، یکی از آن‌ها را نفی می‌کند؛ چرا که لازمۀ یکی از دو معنا، خروج مورد نزول آیه از تحت پوشش آن است و چنین چیزی قابل قبول نیست.

در مورد شأن نزول نکته‌ای را در جلسهٔ قبل مطرح کردیم و گفتیم گاهی اوقات روایتی وارد می‌شود که به صورت صریح به آیه‌ای از قرآن اشاره دارد. در این حالت، مشخص است که مقصود از روایت، تبیین آیه است.

از سوی دیگر، نوع دوم روایات این است که آیه به طور صریح ذکر نمی‌شود، اما تعبیری که در روایت آمده، نشان می‌دهد که روایت ناظر به آیه خاصی است. برای هر دو حالت، مثالی وجود دارند که قصد دارم امروز بیان کنم، اما به دلیل نبود فرصت توضیحش را به جلسۀ بعد موکول می‌کنم.

آیه ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾[[6]](#footnote-6) را در نظر بگیرید. در روایات بیان شده است که تمام الحج لقاء الامام[[7]](#footnote-7). به نظر می‌رسد که این عبارت می‌خواهد آیهٔ مزبور را تفسیر کند. خود این آیه اجمالی دارد که با برخی روایات برطرف می‌شود. در خصوص شأن نزول این آیه یک سری روایت به شکل مستقیم شأن نزول آن را بیان می‌دارند و می‌گویند این آیه در مدینه نازل شده پس حجّ و عمره واجب است. این استدلال در برخی روایات مطرح شده است که حجّ و عمره واجب است، چون آیۀ مزبور در مدینه نازل شده است. توضیح بیشتر این مطلب را به جلسۀ بعد موکول می‌کنم.

ولی غیر از این روایات، برخی روایات دیگر بیان می‌کند تمام الحج لقاء الامام[[8]](#footnote-8). به نظر می‌رسد این روایت نیز قصد تفسیر آیه را دارد. روایات ذیل این بحث را ملاحظه کنید تا فردا به توضیحش بپردازیم. بحث صوم را به دو جلسه بعد موکول می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

1. البقرة: 158 [↑](#footnote-ref-1)
2. آل‏عمران : 96 [↑](#footnote-ref-2)
3. البقرة : 158 [↑](#footnote-ref-3)
4. النساء: 59 [↑](#footnote-ref-4)
5. الاحزاب:33 [↑](#footnote-ref-5)
6. البقرة : 196 [↑](#footnote-ref-6)
7. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏4، ص: 549، ح2. [↑](#footnote-ref-7)
8. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏4، ص: 549، ح2. [↑](#footnote-ref-8)